

نقد و بررسی رسالهٔ الباب المفتوح إلى ما قيل في النفس والروح

(اثر علامه زین الدین بیاضی)

حمید عطایی نظری

یکی از مهمترین موضوعاتی که همواره در طی تاریخ تفکر بشری مورد بحث و تحقیق قرار گرفته، نفس و مسائل مربوط به آن است. مطالعه درباره نفس و احوالات آن در علوم مختلف و از جهات متفاوتی صورت گرفته است. در این میان، بیشترین مطالعه و پژوهش در این زمینه توسط فیلسوفان و با نگرشی وجود شناسانه انجام شده است.

می‌توان تاریخ تحقیق فلسفی در باب نفس را هم از با تاریخ فلسفه دانست. از نخستین مسائلی که در فلسفه یونان مطرح شد، چیستی نفس و احوالات آن بوده است. این بحث جایگاه بسیار مهمی در فلسفه افلاطون، ارسطو و افلاطین داشته و هم اکنون آرای فیلسوفان یونان درباره نفس، بخش قابل توجهی از میراث فلسفی یونان را تشکیل می‌دهد. کتاب النفس ارسطو پس از گذشت سال‌ها، همچنان ارزش خودش را حفظ کرده و مورد مطالعه فلاسفه و نفس پژوهان قرار می‌گیرد.

در تمدن اسلامی نیز پژوهش در خصوص نفس عمدتاً توسط فلاسفه، متکلمان، اطباء، عرفا و عالمان اخلاق انجام شده، که اگرچه هر دسته با اغراض مختلف و رویکردهای متفاوتی به این مسئله پرداخته اند، اما حاصل تحقیقات آنها به نوعی مکمل یکدیگر بوده و در مجموع نقش بسیار مهمی در شناخت نفس و احوالات آن داشته است. با این وصف، بیشترین دستاوردهای معرفتی را باید از آن فیلسوفان مسلمان پیوسته در آثار خود، فصل مستقلی را به بحث از نفس و مسائل فلسفی مربوط بدان، اختصاص داده اند که شاید مهمترین و مفصلترین این آثار کتاب النفس شفاء نگاشته شیخ الرئیس ابن سینا باشد.

بی‌گمان این اثر اصل و اساس تمام نگاشته‌های فلسفی پس از خودش در این زمینه است. کتاب النفس شفا نقش بسیار برجسته‌ای در شکوفایی علم النفس فلسفی داشته و بسیاری از مسائل آن را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است.

پیش از ابن سینا و نگارش کتاب النفس توسط او، عالمان دیگری نیز بوده اند که به تألیف درباره نفس دست یازیده اند. شاید نخستین اثر بجا مانده درباره نفس رسالهٔ الحاصل فی بیان النفس منسوب به جابر بن حیان (م ۲۰۰ ق) باشد.^۱

پس از او، کسانی چون کندی (م ۲۵۲ ق)، حُنین بن اسحاق (م ۲۶۰ ق)، قُسطا بن لوقا (م حدود ۳۰۰ ق)، فارابی (م ۳۳۹ ق) و ابن مسکویه (م ۴۲۱ ق) به تأییف آثاری در باب نفس پرداختند.

همزمان با تحقیقات فلاسفه مسلمان، متکلمان نیز به پژوهش و نگارش در این موضوع می‌پرداختند. اهمیت



بحث از نفس برای متکلمان بیشتر به جهت حل مسائل کلامی و اعتقادی از جمله تبیین چگونگی معاد انسان بود. از این رو همواره یکی از موضوعات بحث برانگیز در بین متکلمان، نفس و احوالات آن مانند مجرد و مادی بودن و یا حدوث و قدم آن بوده است. نگاهی به اظهار نظرهای مختلف و متعدد متکلمان مسلمان درباره ماهیت نفس و صفات آن، بخوبی گویای این مطلب است که شناخت نفس و احوالات آن از مسائل اساسی و مورد اختلاف در میان متکلمان بوده است.

در کتب کلامی بحث از نفس و مسائل مربوط به آن غالباً در ذیل دو مبحث طرح شده است:

۱. در ضمن بیان ماهیت تکلیف و صفات مکلف.

۲. در حین بررسی مسئله معاد انسانی که تحقیق آن در گرو مشخص شدن حقیقت و ماهیت انسان است. با توجه به این مطالب می‌توان گفت که بحث از نفس و پرسش‌های مربوط به آن از جمله مسائلی نیست که تحت تأثیر مباحث فلسفی در میان متکلمان مطرح شده باشد و به تعبیری، از گونه مسائل وارداتی از فلسفه به کلام نیست، بلکه ریشه پیدایی و طرح مباحث مربوط به آن در علم کلام را باید در قرآن و متون دینی جستجو نمود.

با این وجود بررسی آثار مکتوب درباره نفس و روح نشان می‌دهد که بیشینه این آثار به قلم فیلسوفان تحریر شده و این رو فلسفه نقش بر جسته تری نسبت به متکلمان در پیشبرد علم النفس داشته اند. تحقیقات عمیقی که فلسفه در مسائل و موضوعات علم النفس انجام داده، به ندرت در کتب کلامی دیده می‌شود و از همین روزت که در تبیین و حل مسائل مربوط به معاد نیز فلاسفه کامیاب تراز متکلمان بوده اند.

یکی از رساله‌ها و تک نگاری‌هایی که درباره نفس و روح نگاشته شده است، رساله الباب المفتوح إلی ما قيل في النفس والروح تألیف علی بن محمد بن یونس عاملی مشهور به علامه بیاضی (م ۸۷۷ ق) می‌باشد. زین الدین علی بن محمد بن یونس محقق، متكلم، منطقی، فقیه، محدث، ادیب و شاعر از عالمان بزرگ شیعه در سده نهم هجری است. وی در رمضان سال ۷۹۱ ق در نبطیه جبل عامل به دنیا آمد و در همانجا نیز در گذشت. سید زین الدین علی بن دقماق حسین، صاحب نزهه العشق و شیخ جمال الدین احمد بن حسین بن مطهر از مشايخ روایی او بوده و گویا بیاضی نزد آنها تلمذ کرده است.

از شاگردان وی می‌توان شیخ ناصر بن ابراهیم بویهی احسایی، شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعی مؤلف البلد الامین را نام برد. شهرت بیاضی بیشتر به لحاظ کتاب الصراط المستقیم اوست که به عقیده برخی بهترین کتاب در زمینه امامت پس از الشافی سید مرتضی است. قدرت علمی و احاطه او نسبت به متون شیعه وسنی در این اثر

گرانقدر مشهود است.

از دیگر آثار او می‌توان به ذخیرة الإيمان، عصره المنجود، الرسالة اليونسية، الكلمات النافعات والباب المفتوح اشاره کرد.^۲

رساله الباب المفتوح از جمله مهمترین آثاری است که با رویکردی کاملاً متکلمانه به بحث از ماهیت نفس و روح پرداخته است. بیشتر آثاری که در باب نفس و روح نگاشته شده با تغیری فلسفی این مسئله را بررسی کرده اند، از این رو رساله‌هایی که با رویکرد کلامی تألیف شده باشند، به ندرت یافت می‌شوند.

علامه بیاضی را می‌توان از محدود متکلمانی دانست که در طرح و نگارش مسائل عقیدتی همواره وجهه کلامی را مد نظر خود قرار داده است و به هیچ روی این مسائل را با نگرش فلسفی مورد بررسی قرار نداده و به دیگر بیان کلام را با فلسفه نیامیخته است؛ تحلیل و بررسی آثار کلامی او مانند الصراط المستقیم، عصره المنجود و الباب المفتوح به خوبی نشان دهنده و مؤبد این مطلب است. اهمیت این نکته زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم پس از خواجه نصیر الدین طوسی (م ۶۷۲ق) گرایش غالب در نگارش آثار کلامی شیعه، تحریر و تقریر مباحث کلامی با رویکرد فلسفی است.

علامه بیاضی در رساله الباب المفتوح - همچون دیگر آثار خودش - این رویکرد کلامی را حفظ کرده و به نقل و تحقیق اقوال متکلمان درباره ماهیت نفس و روح پرداخته است.

این رساله از حیث احتوا بر اقوال و آرای متکلمان مسلمان در باب نفس اگر نه بی نظر، کم نظری است. محدث گرانقدر علامه مجلسی - رضوان الله عليه با توجه به این ویژگی رساله، آن را به طور کامل در بخار الانوار آورده است^۳ و در وصف آن می‌گوید: «لما كانت رسالة الباب المفتوح إلى ما قبل في النفس والروح للشيخ الفاضل الرضي على بن يونس العاملى - روح الله روحه - جمة الفوائد، كثيرة العوائد، مشتملة على جل ما قبل في هذا الباب، من غير إسهاب و إطناب، أوردت هئنا جميعها.»

تحلیل و بررسی این رساله، دیگر امتیازات و همچنین کاستی‌های آن را آشکار می‌سازد که هم اکنون در دو مقام تقدیم می‌گردد:

(الف) نقاط قوت رساله

۱. استقصای آرای متکلمان مسلمان درباره نفس: مهمترین امتیاز رساله الباب المفتوح اشتمال آن بر عدمه اقوال متکلمان در باب نفس است. علامه بیاضی در این رساله کوشیده است تا نظرات متکلمان را درباره ماهیت نفس و روح جمع آوری و تدوین کند، از این رو اثر وی معکوس کننده عقاید و آرای متکلمان اعم از اشعاره، معتزله، امامیه و دیگر فرق در این موضوع می‌باشد.

از این حیث این رساله در مقایسه با دیگر تک نگاریهایی که درباره نفس و روح تألیف شده اند، منحصر به فرد می‌باشد.

ارزش و اهمیت این نقل قول‌ها آن گاه دو چندان می‌شود که بدانیم، برخی از اقوال و آرایی که بیاضی در این رساله آورده است، هم اکنون در هیچ یک از دیگر منابع کلامی که در دسترس ما قرار دارند، یافت نمی‌شوند و به عبارتی رساله الباب المفتوح در حال حاضر تنها مأخذ و مرجع آن اقوال محسوب می‌شود.

این مطلب خود حکایت از آن دارد که بیاضی به منابع و مأخذی دسترسی داشته که به دست ما نرسیده و به همین جهت در چندین مورد، منقولات او تنها سند و مدرکی است که از آن منابع به جای مانده است. توجه به این نکته اهمیت و ارزش تراثی الباب المفتوح را نشان می‌دهد.

به عنوان نمونه می‌توان به نقل قول نسبتاً طولانی (حدود ۵ خط) وی از قزوینی اشاره کرد. او تصریحی به نام قزوینی نمی‌کند، اما از آنجا که این قول را در ذیل مذهب معتزله درباره نفس درج کرده است، می‌توان حدس زد که احتمالاً مراد وی از قزوینی، قاضی أبو یوسف قزوینی (م ۴۸۸ق) است.

عبدالسلام بن محمد بن یوسف بُن‌دار قزوینی معروف به قاضی ابو یوسف قزوینی، یکی از پیشوایان معتزله در عصر خودش بود. وی بنا به قول مشهور در سال ۳۹۳ق در قزوین متولد شد و همانجا نزد پدرش علوم مقدماتی را آموخت. آن گاه به ری رفت و نزد قاضی عبدالجبار معتزلی (م ۴۱۵ق) به یادگیری علم کلام مشغول شد. او مسافرت‌های متعددی به همدان، اصفهان، شام و بغداد کرده و در محضر عالمان بزرگی همچون أبو نعیم اصفهانی





(م ۴۳۰ ق) و ابوالحسین قدوری (م ۴۲۸ ق) به استماع حدیث پرداخت. پس از آن به مصر رفت و حدود چهل سال در آنجا اقامت گزید، وی در نهایت به بغداد بازگشت و تا آخر عمر در آن دیار به سر برد و همانجا وفات یافت.^۴

قاضی ابو یوسف را باید یکی از بزرگترین مفسران معتزلی دانست. او تفسیری سترگ به نام حدائق ذات بهجه فی تفسیر القرآن الکریم نگاشت که طبق برخی اقوال بالغ بر ۷۰۰ جزء بوده است. وی در این تفسیر، عقاید کلامی خودش را بر طبق مذهب معتزله بیان کرده است.^۵ از جمله عقاید او که بیاضی در الباب المفتوح آورد، اعتقاد به جسمانیت نفس می‌باشد. وی همانند برخی

دیگر از معتزله، نفس را عبارت از همین پیکر و بدن مادی محسوس دانسته و مستند خود را بر این عقیدت، اجماع اهل لغت و نصوص قرآنی می‌داند که بنابر آنها مراد از لفظ انسان، اندام و بدن ظاهری محسوس است.^۶ از آنجا که لااقل بخششایی از تفسیر قاضی ابویوسف تا زمان ابن الجبار بغدادی (م ۶۴۳ ق) باقی بوده است، این گمان می‌رود که مأخذ بیاضی (م ۸۷۷ ق) در نقل قول قاضی ابویوسف بطور مستقیم یا غیر مستقیم همین تفسیر باشد. نقل قولی که بیاضی از او می‌آورد – تا آنجا که نگارنده می‌داند – در هیچ یک از منابع کلامی دیگر دیده نمی‌شود.

نمونه مهم دیگر دو نقل قولی است که بیاضی از سالم بن عزیزه سوراوی آورده است. سالم بن عزیزه سوراوی که بنا به تصریح افندی و خوانساری^۷ همان شیخ سید الدین سالم بن سوراوی حلی می‌باشد، استاد محقق حلی (م ۶۷۶ ق) بوده و در قرن هفتم می‌زیسته است. او عالم، فقیه، ادیب و متکلم بزرگ عصر خود و پیشوای شیعیان در عصر خودش محسوب می‌شد.^۸ وی در کلام، کتابی به نام المنهاج یا منهاج الاصول تألیف کرد که گویا محقق حلی همین کتاب را نزد او فرا گرفته است.^۹

متاسفانه این اثر باقی نمانده است و به ظاهر تنها قطعه محفوظ مانده از آن، همین مقداری است که بیاضی در الباب المفتوح نقل کرده است.

بیاضی رأی شیخ سید الدین درباره ماهیت نفس را در کنار آرای دیگر متكلمان امامی مذهب مانند علامه حلی (م ۷۲۶ ق) و ابن میثم بحرانی (م ۶۹۹ ق) آورده و بیان می‌کند که او نیز همانند این دو نفس را عبارت از اجزای اصلیه در بدن می‌داند.^{۱۰} در جایی دیگر بیاضی به بیان نقل قولی از سوی شیخ سید الدین محفوظ می‌پردازد. (حدود سه خط) او خاطر نشان می‌کند که بنا به گفته شیخ سید الدین، هیچ کس نفس را مرکب از یک امر مادی و مجرد ندانسته است، مگر آنکه تعریف فلاسفه درباره انسان – که از آن تعبیر به حیوان ناطق می‌کنند – را حمل بر این معنا کنیم که از دیدگاه آنان انسان عبارت از مجموع بدن و نفس می‌باشد.^{۱۱} از آنجا که نقل قول بیاضی از شیخ سید الدین به صورت مستقیم بوده و ظاهراً در صدد نقل عبارات شیخ بعینه بوده است، شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که لااقل بخششایی از کتاب المنهاج در دسترس بیاضی بوده است. علاوه بر دو نمونه ای که گذشت، در چندین مورد دیگر نیز نقل قول هایی به چشم می‌خورد که در منابع دیگر نیامده، و از این رو اشتمال الباب المفتوح بر آنها به ارزش آن افزوده است.

نکته دیگر آنکه هر چند بیاضی در اکثر موارد هیچ تصریحی نسبت به مأخذ و مراجع خود در گردآوری و نقل آرای متكلمان نکرده است، اما با توجه به عباراتی که وی در بیان اقوال بکار برده است و مقایسه آنها با منقولات منابع کلامی دیگر می‌توان حدس زد که او در تألیف رساله الباب المفتوح از چه منابعی استفاده کرده است.

اهم این مأخذ عبارتند از:

۱. مقالات الإسلاميةين أشعري (م ۳۲۴ ق) که به خصوص در نقل اقوال فرق مختلف در باب نفس، بیاضی از آن بهره ای وافر برده است.

۲. المعني؛ تألیف قاضی عبد الجبار معتزلی (م ۴۱۵ ق) که به نظر می‌رسد در چندین مورد مأخذ ذکر برخی اقوال برای بیاضی بوده است. او علاوه بر این رساله در اثر کلامی دیگر شیعی عصره المنجود نیز از المعني و قاضی عبد الجبار یاد کرده و آرای او را مکرراً نقل کرده است.

۳. الأجوبة الغزالية في المسائل الأخرى؛ نوشته أبو حامد

مهمترین امتیاز رساله الباب المفتوح

اشتمال آن بر عمدۀ اقوال متكلمان در باب نفس است

عَلَيْكَ وَتَرَشِدَ فِي بَأْنَوَارِهِ إِنَّكَ وَإِنْ تَجْعَلْنِي لِلْعَزَامِ التَّائِبَ بِتَوْبَةِ أَدَبِكَ
مِنَ الْمُتَبَعِينَ وَبِدَوَامِ التَّرَبِبِ إِلَى كَرِيمِ جَنَاحِكَ مِنَ الْمُتَهَبِّينَ وَلَنْ
تَخْشِرْنِي مَعَ الدِّينِ تَرْتِيزَتْ قَلْوَبِهِمْ بِالْفَقْوَى فَتَسْكُلُوا
بِالسَّبِيلِ الْأَقْوَى فَأَتَعْنَوْعُ عَنْ حَفَيْضِنَ

الشادَّةُ وَالْبَلَوْى فَالصَّلُوْبُ بِحَلِّ السَّادَّةِ
وَالْفَصُوْبُ مَرْجِنَكَ يَا الرَّحْمَنِ الْكَلِّيِّ
يَلِيْلُ دِيَارِ الْكَرِيمِ الْأَكْرَمِ مِنْ
بَحْرِ وَصْلَوَاتِهِ عَلَى بَنِيْتِهِ
الرَّحْمَةُ سَدَنَةُ
بَنِيْمَ مُحَمَّدٌ وَاللهُ زَنَانَهُ
بَنِيْمَ أَعْوَانَهُ

غزالی (م ۵۰۵ ق) بیاضی در سه موضع بدون اینکه نامی از آن به میان آورد، نقل قول‌های نسبتاً طولانی ای از آن کرده است.

۴. المنهاج؛ نگاشته شیخ سید الدین سالم بن محفوظ که پیش از این درباره او و کتابش سخن گفته شد.

۵. معراج الفہم فی شرح النظم؛ نگاشته علامه حلی (م ۷۲۶ ق) که بیاضی در دو موضع از آن

نقل قول کرده و از علامه با عنوان شارح نظم البراهین یاد می‌کند.^{۱۲}

۶. قواعد المرام؛ نوشته این میثم بحرانی (م ۶۹۹ ق).

۷. اللوامع الالهیة و إرشاد الطالبین؛ این دو اثر تأثیل فاضل مقداد (م ۸۲۶ ق) می‌باشد، در موارد متعددی بیاضی از این دو اثر استفاده کرده است.

به غیر از منابع فوق، بی تردید وی از مأخذ دیگری نیز استفاده کرده است که برخی از آنها از میان رفته و برخی نیز هم اکنون برای ما مجھول و ناشناخته است.

۲. نقد منطقی اقوال: از دیگر امتیازات مهم این رساله، نقد منطقی اکثر آرای منقول در آن است. بیاضی در موارد متعددی پس از حکایت هر قول، به بررسی و نقد آن از دیدگاه منطقی پرداخته و سعی کرده است اشکالات وارد بر آنها را نشان دهد. به عنوان مثال پس از نقل قول اول، دوم، هشتم و هفدهم خاطر نشان می‌کند که قول مذکور بر صواب نیست، زیرا استدلال قائلین آنها مطابق شکل دوم از اشکال اربعه است و چون از دو موجبه تشکیل شده منتج نمی‌باشد.

همچنین در نقد قول چهارم می‌گوید: «لا يلزم من عدم شيء عند عدم الآخر اتحادهما». نیز در نقد قول ششم بیان می‌کند که «لا يلزم من الاشتراك في الخاصة، الاشتراك في ذي الخاصة».

وی در نقد قول هفتم و بیست و هفتم اظهار می‌دارد که: «اللازم لا يستلزم الاتّحاد». این گونه نقد و بررسی‌ها حاکی از توجه بیاضی به قواعد منطقی و آگاهی وی به علم منطق است، این در حالی است که او چنین عنایت و توجهی را نسبت به اندیشه و قواعد فلسفی از خود نشان نداده و حتی در مواردی - آنچنان که در پی می‌آید - بر خلاف رأی فیلسوفان به اظهار نظر می‌پردازد.

ب) نقاط ضعف رساله

۱. بیان آرا و اقوال به گونه نقل به مضمون: یکی از مهمترین مشکلاتی که بر سر راه شناخت آرا و عقاید متكلمان و فرقه‌های کلامی وجود دارد، انتساب اقوال و آرای بی‌پایه و اساس بدانها می‌باشد. در کتب کلامی و فرقه نگاشتی موارد متعددی قابل شناسایی است که عقیده و یا نظری به فرد یا افرادی نسبت داده شده در جالی که قائل و معتقد به آن در واقع نبوده‌اند. باید توجه داشت که نمی‌توان تمام این نسبت‌های دروغین را عمدی و خصمانه دانست، بلکه به طور حتم عوامل گوناگونی در انتساب اقوال و آرای مجعلوب به متكلمان دخل دارد.

از جمله این عوامل، نقل به مضمون سخنران و گفتارهای آنان است. موارد متعددی را می‌توان برشمود که در یک منبع، نظر و عقیده ای از جانب متكلمی نقل گردیده، ولی پس از رجوع به نص گفتارش خلاف آنچه بدوساخته شده، فهمیده شود.

بديهي است که در مقام تجزيه و تحليل و داوری کردن یک نظر، تک تک کلماتی که در تأديه آن بکار رفته‌اند از اهمیت فراوان برخوردارند، از این رو در یک متن کلامی هر چه الفاظ و عبارات نقل شده در بیان یک رأی، نزدیک تر به نص قائل آن باشد، بر ارزش و اهمیت آن متن افزوده شد. الاب المفتوح نیز مانند اکثر کتب کلامی دچار این نقیصه است، یعنی آرای نقل شده در آن، به شیوه نقل به معنا آورده شده‌اند، که این امر در مواردی منشأ ابهام و یا حتی اشتباه در فهم رأی یک متكلّم شده است.

برای نمونه بیاضی در مقام ذکر نظر نظام (م ۲۳۱ ق) درباره نفس می‌آورد: «قال النظام: إنَّهُ أَجزاءٌ لطيفةٌ فِي الْقَلْبِ». ^{۱۳} این در حالی است که در دیگر منابع قول نظام چنین آمده است: «إِنَّهُ أَجْسَامٌ لَطِيفَةٌ سَارِيَةٌ فِي الْأَعْضَاءِ» ^{۱۴} و در برخی دیگر به جای «فِي الْأَعْضَاءِ» عبارت «فِي الْجَسْدِ» یا «هَذَا الْجَسْمُ» وارد شده است. ^{۱۵} مشخص نیست تعبیر «فِي الْقَلْبِ» که بیاضی آن را در حکایت رأی نظام آورده است، آیا در مأخذ و مصدر آن قول وجود داشته و یا اینکه این تعبیر از جانب بیاضی وارد قول نظام گردیده است.

این اشکال در باب احادیشی که وی نقل کرده است نیز جاری است. او در چندین مورد دو یا سه حدیث را به



پس از
خواجه نصیر الدین طوسی
گرایش غالب در نگارش
آثار کلامی شیعه،
تحریر و تفسیر
مباحث کلامی
بازویکرد فلسفی
است.

گونه نقل به مضمون در قالب یک حدیث آورده است که همین امر موجب شده، روایت او با صورت اصلی احادیث اختلاف زیادی پیدا کند.^{۱۴}

۲. عدم ذکر مأخذ هر یک از اقوال: در این رساله بیاضی - به جز چند مورد - به مأخذ اقوال نقل شده اشاره ای نکرده است و اگر چه این شیوه، در میان قدما رسمی معمول بوده، اما در مباحث کلامی که تجزیه و تحلیل آرا و اندیشه‌های متكلمان بر اساس اقوال منسوب به آنها صورت می‌گیرد، عدم ذکر مرجع و منبع اقوال در یک متن، از اعتبار و اتقان آن می‌کاهد.

با بررسی و مأخذیابی اقوالی که بیاضی در اثر خود آورده است آشکار می‌شود که در مواردی آورده بیاضی با آنچه در دیگر منابع کلامی وارد شده بطور کلی متفاوت است؛ در برخی موارد نیز منقولاتی که وی بیان کرده در هیچ مأخذ دیگری - تا آنجا که تفحص شده است - ذکر نشده است.

۳. عدم احصای کامل اقوال: اگر چه علامه بیاضی - بنا به نقل خودش - سعی وافری در گردآوری اقوال و آرای متكلمان در باب نفس و روح کرده است؛ اما با این حال رساله الباب المفتوح را نمی‌توان جامع اقوال و آرا درباره نفس و روح دانست، به عنوان مثال در مقالات اسلامیین نظراتی از سوی برخی متكلمان در خصوص ماهیت نفس و روح نقل شده که بیاضی بدآنها اشاره ای نکرده است.^{۱۵} بنابراین باید توجه داشت که آنچه بیاضی آورده، شامل تمامی اقوال و نظرات متكلمان در خصوص نفس نمی‌باشد.

آرا و نظرات شاخص علامه بیاضی در الباب المفتوح

در رساله الباب المفتوح اهتمام بیاضی بیشتر بر نقل و تبیین نظرات متكلمان در باب نفس و روح است. وی با تأثیف این رساله، در صدد گزارش آرای متكلمان در این زمینه برآمده و به همین جهت کمتر به اظهار رأی و عقیده خود پرداخته است. با این وجود می‌توان از لای سخنان او، بوجه نقد و نظراتی که در خصوص اقوال دیگر متكلمان بیان کرده است، به آرا و اندیشه‌های وی پی برد. در اینجا به مهمترین این آرا اشاره می‌شود:

۱. شناخت حقیقت نفس ممکن نیست: علامه بیاضی در آغاز رساله بیان می‌کند همان طور که چشم انسان قادر به دیدن خودش نیست، بلکه تنها ماورای خودش را می‌بیند، نفس نیز تنها قادر به ادراک غیر است و از ادراک خودش محجوب می‌باشد، او در خطبه آغازین رساله می‌گوید: «الحمد لله الذي خلق النفوس و حجب حقیقتها عنّا؛ فإنَّ العين تبصر غيرها و يتغدر ادراک نفسها عنها».^{۱۶} این سخن او ظاهراً مستند به قاعدة «امتناع اتحاد مدرِک و مدرِک» است که طبق آن و بر اساس اینکه علم و ادراک از مقوله اضافه است. باید میان مدرِک و مدرِک تغایر و تبیان وجود داشته باشد تا ادراک محقق شود. بنابراین استدلال وی بدین شکل است: ۱. اگر نفس مدرِک خودش باشد، لازم می‌آید که هم مدرِک باشد و هم مدرِک.

۲. ولی اتحاد مدرِک با مدرِک محال است.

پس ادراک نفس توسط خود نفس محال است.

در نقد این استدلال می‌توان گفت: حتی اگر بپذیریم که باید میان مدرِک و مدرِک مغایرت وجود داشته باشد، می‌توان این تغایر را اعم از حقیقی و اعتباری دانست. بنابراین در محل بحث که نفس از یک حیث مدرِک است و از حیثی دیگر مدرِک، تغایر اعتباری حاصل است و از این رو اشکالی در ادراک نفس توسط خود نفس نمی‌باشد. به نظر علامه بیاضی هر چند که شناخت و معرفت حقیقت نفس امری دست نیافتنی و محال است، اما انسان می‌تواند به وجود و صفات نفس آگاهی یابد؛ اگرچه این آگاهی مستلزم عرفان عین و ذات نفس نمی‌باشد، وی می‌گوید: «معرفتها [أى النفس] بصفة حدوثها لا يستلزم معرفة عينها». در ادامه وی به دلیل دیگری بر امتناع

63

كتاب ماه فلسفه، شماره ۳۲، اردیبهشت ۱۳۸۹

معرفت نفس اشاره کرده و می‌گوید: «فإنَّ معرفتها ليست ضرورية بلا خلاف، لوجود الخلاف فيها و لاكتسبيه لامتناع الجنس و الفصل عليها». شناخت حقیقت نفس امری بدیهی و ضروری نیست. از آن رو که اختلاف نظر فراوانی درباره آن وجود دارد، در حالی که اگر شناخت آن بدیهی بود، هرگز نباید چنین اختلافی وجود می‌داشت.

همچنین شناخت نفس حصولی نیز نمی‌باشد، زیرا معرفت حصولی بواسطهٔ حد تام میسر می‌شود که مرکب از جنس و فصل است و چون نفس، جنس و فصل ندارد، حدی هم برای آن نمی‌توان در نظر گرفت.

از آنجه گذشت معلوم می‌شود که در نظر بیاضی تمامی آنچه که متکلمین در باب ماهیت و حقیقت نفس گفته اند او در این رساله ذکر می‌کند، تنها یکسری اقوال و آرای سطحی بوده و به هیچ وجه بازگوکننده حقیقت و ذات نفس نمی‌باشد. او به خبر مشهور «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^{۲۰} اشاره کرده و در تفسیر آن خاطر نشان می‌کند: شناخت حقیقت نفس با وجود پرش به انسان محل است. پس به طریق أولی معرفت و احاطه پیدا کردن به ذات و کنه رب محل خواهد بود:

« وأشار بامتناع معرفة نفسه مع قربه إلى امتناع الإحاطة به كنه ربها.»^{۲۱}

در واقع او مضمون چنین خبری را تعلیق محل به محل می‌داند (یعنی چون شناخت نفس محل است، شناخت رب نیز محل می‌باشد) نه توقف امری ممکن بر امر ممکن دیگر آنچنانکه مشهور در شرح این حديث بیان کرده اند.

بیاضی می‌افزاید که اسم «نفس» به اشتراک لفظی در چند معنا بکار می‌رود، آن گاه معانی لنوی مختلفی که «نفس» در آنها استعمال شده است را ذکر می‌کند و در پایان، اشاره به معنای مورد نظرش کرده و می‌گوید: در رساله حاضر هر جا لفظ «نفس» بکار برده شده است، منظور از آن، چیزی است که با از دست دادن آن حیات از بین می‌رود «مايفوت الحياة بفواته».»^{۲۲}

نکته قابل توجه در اینجا آن است که بیاضی هیچ گونه اشاره ای به تعریف مشهور فلاسفه درباره نفس یعنی: «كمال اول لجسم طبيعى آلى ذى حياة بالقوله» نمی‌کند و علاوه بر این، عقیده فلاسفه در خصوص تجرد نفس را نیز نمی‌پذیرد، این مطلب نشان دهنده بی اعتنایی او به رأی فلاسفه و اندیشه فلسفی است.

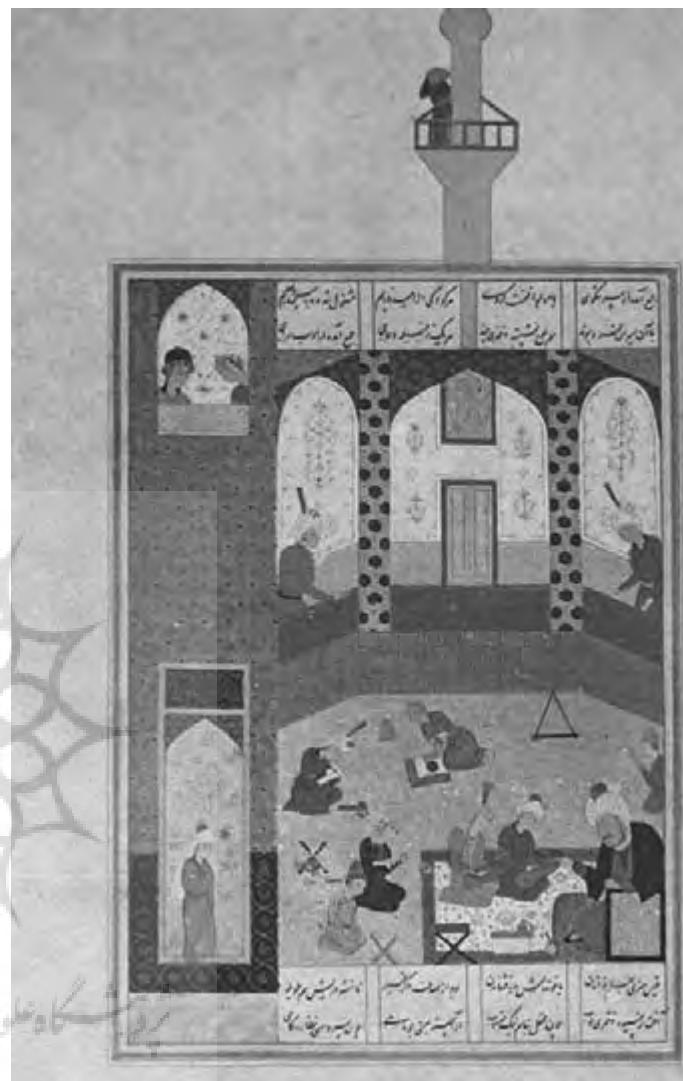
پس از آن علی بن یونس به بیان احتمالات قابل فرض درباره ماهیت نفس می‌پردازد که عبارت است از:

۱. جوهر مادی، ۲. جوهر مجرّد، ۳. عرض، ۴. جوهر مادی و عرض، ۵. جوهر مجرّد و عرض، ۶. جوهر مادی و مجرّد و عرض.

بنابراین به نقل او معتزله و بسیاری از متکلمان، مذهب اول را در باب ماهیت نفس پذیرفته اند و آن را جوهر مادی دانسته اند.

۲. نفس یک نوع عَرْض مادی است: اگر بخواهیم درباره دیدگاه بیاضی در خصوص ماهیت نفس سخن بگوییم، با یک نوع ابهام و پیچیدگی روبرو می‌شویم. این ابهام از این رو است که وی در ذیل قول بیست و سوم که قول به اجزای اصلیه است، بیان می‌کند: اکثر متکلمان امامیه در باب ماهیت نفس، این قول را اختیار کرده اند و معتقدند که نفس عبارت است از اجزای اصلیه در بدن انسان که در تمام طول عمر ثابت و بدون تغییر باقی می‌مانند - البته بجز شیخ مفید^{۲۳}، ابوسهل نوبختی^{۲۴} و خواجه نصیر الدین طوسی^{۲۵} که این رأی را پذیرفته و قائل به تجرد نفس شده اند - آن گاه بیاضی در ادامه، با چهار استدلال تجرد نفس را ابطال کرده و پس از آن در مقام پاسخ به ادلۀ قائلین به آن - یعنی فلاسفه - برآمده و سعی می‌کند نشان دهد که استدلالهای آنان بر تجرد نفس ناتمام است. حال با توجه به اینکه از سویی قول به تجرد نفس در مقابل قول به اجزای اصلیه مطرح می‌شود و از سوی دیگر بیاضی نهایت کوشش خود را مصروف ابطال تجرد نفس می‌کند، ممکن است چنین نتیجه بگیریم که علامه بیاضی نیز مانند اکثر متکلمان امامیه، در باب ماهیت نفس قول به اجزای اصلیه را برگزیده است.

اما وی در بخش دوم رساله اش که به بحث از روح و ماهیت آن پرداخته است، به نحو دیگری اظهار نظر می‌کند. او در ابتدای این بخش بیان می‌کند که در نظر فلاسفه، در بدن انسان ارواح و انفسی وجود دارد که از آنها



بی گمان این اثر اصل و اساس تمام نگاشته‌های فلسفی پس از خودش در این زمینه است. کتاب *النفس شفا* نقش بسیار بر جسته‌ای در شکوفایی علم النفس فلسفی داشته و بسیاری از مسائل آن را به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار داده است.

**تحقیقات عمیقی که
فلسفه در مسائل و
 موضوعات علم النفس
انجام داده اند، به ندرت
در کتب کلامی دیده می شود
و از همین راست که
در تبیین و حل مسائل
مربوط به معاد نیز
فلسفه کامیاب قر از
متکلمان بوده اند.**

تعییر به قوا می کنند و عبارتند از:
الف. روح طبیعی: همه نباتات در داشتن آن مشترکند و محل آن در انسان کبد است.
ب. روح حیوانی: در میان همه حیوانات مشترک است و محل آن در انسان قلب است.
ج. روح نفسانی: مدبر بدن است و محل آن در انسان دماغ است.
از توضیحاتی که او داده معلوم می شود که مرادش از این ارواح، همان نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس ناطقه است.

در ادامه بیاضی تصريح می کند که به نظر او تمامی این نفوس ثالثه از اعراض می باشند. «و عندها آنَّ هذه الأرواح معان يخلقها الله في هذه المجال». ^{۲۷}
 واضح است که عقیده به عَرَض بودن نفس با قول به اجزای اصلیه در خصوص ماهیت نفس سازگار نیست، زیرا اجزای اصلیه از سنت جواهر مادی می باشند.

در اینجا تنها راهی که برای رفع این تعارض می توان اندیشید، این است که بگوییم تلاش های بیاضی در ابطال تجرد نفس و دفاع از قول به اجزای اصلیه از روی اعتقاد و پاییندی بدین رأی نبوده و کوشش های وی صرفاً درجه مقابله با اندیشه فلسفه در این خصوص بوده است و نظر اصلی وی درباره ماهیت نفس همان است که تصريح کرده یعنی نفس را یک نوع عَرَض مادی دانسته است.

۳. روح همان حیات است و از مقوله عَرَض می باشد: بخش دوم رساله الباب المفتتح به بحث از روح و ماهیت آن اختصاص یافته است. علامه بیاضی بی آن که اشاره ای به تفاوت و تمایز نفس با روح کند، به ذکر اقوال متکلمان درباره ماهیت و حقیقت روح می پردازد که البته این قسمت در مقایسه با بخش اول بسیار مختصر تر تدوین شده است. وی به رأی ابو اسحاق اسفاریانی (م ۴۱۸ق) و ابن کیال درباره ماهیت نفس اشاره کرده و می نویسد: ایشان معتقدند که روح درواقع همان حیات است و از مقوله عَرَض می باشد: «إِنَّ الرُّوحَ هِيَ الْحَيَاةُ وَهِيَ عَرَضٌ خَاصٌ». ^{۲۸} آن گاه وی به دفاع از این نظریه پرداخته و به اشکالاتی که به آن وارد شده است یک به یک پاسخ می دهد و در نهایت، خود تصريح می کند که روح همان حیات است.

۴. ماهیت علم نظر به معلوم و وصول به آن است: از جمله اندیشه های خاص بیاضی، عقیده وی درباره ماهیت علم و ادراک است. او مذهب جمهور فلسفه درخصوص ماهیت علم را - که عبارت از حلول صورت معلوم در عالم می دانند - رد کرده و رأیی را اختیار می کند که ابوالبرکات بغدادی (م ۵۴۷ق) برگردیده است. بیاضی در این رساله در دو موضع تصريح می کند که ماهیت حلول صورت شیء در عالم نیست، بلکه وصول و نظر به معلوم است:
«إِنَّا لَا نُسَلِّمُ أَنَّ الْعِلْمَ عَلَى هَيْنِ الْحَلُولِ وَالصُّورَةِ وَإِنَّمَا هُوَ ادْرَاكٌ وَوصُولٌ إِلَى الْعِلْمِ»^{۲۹}

در جای دیگری می گوید: «إِنَّ الْعِلْمَ لَيْسَ صُورَةَ حَالَةٍ فِي الْعَالَمِ وَإِنَّمَا هُوَ الوصول إلى المعلوم و النظر إليه». ^{۳۰}

بيان شد که این نظر مشابه رأی ابو البرکات بغدادی درباره ماهیت علم است. وی در المعتبر فی الحکمة می نویسد: «فَإِلَيْدِرَاكَ لَقاءً وَوصُولٌ مِنَ الْمَدْرِكِ إِلَى الْمَدْرِكِ». ^{۳۱} این در حالی است که علامه بیاضی در اثر دیگر خودش، عقیده فخر رازی (م ۶۰۶ق) را در باب ماهیت علم پذیرفته و بر آن شده است که حقیقت علم چیزی جز نسبت و اضافه نیست. او در کلمات النافتات بیان می کند: «العلم نسبة و إضافه». ^{۳۲} این عبارت در واقع بیان کننده همان نظر فخر رازی درباره علم است که می گوید: «لَيْسَ إِدْرَاكُ الشَّيْءِ لَشَيْءٍ عِبَارَةٌ عَنْ حَصْولِ الْمَعْقُولِ فِي الْعَاقِلِ، بَلْ إِدْرَاكٌ وَالْعِلْمُ وَالشَّعْورُ حَالَةٌ إِضاَفَةٌ». ^{۳۳}

در هر حال به نظر می رسد که بیاضی در اعتقاد خود نسبت به ماهیت علم دچار نوعی تردید بوده است مگر اینکه بتوانیم به وجهی این دو قول را با هم موافق سازیم و مأخذ واحدی برای آن دو در نظر بگیریم. اما نکته جالب



توجه در اینجا آن است که بیاضی در این موضوع نیز اندیشهٔ فلسفی نداشته و رأی فلاسفه دربارهٔ حقیقت علم و ادراک را نپذیرفته است.

خلاصه اینکه با عنایت به مطالبی که گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت که الاب المفتوح از جمله تک نگاریهای مهمی است که درباره نفس و روح و با رویکردی کاملاً متكلمانه نگاشته شده است و با توجه به اینکه حاوی اکثر اقوال متكلمان مسلمان در این زمینه است، مأخذ بسیار مناسبی برای بررسی مستلهٔ نفس و روح از دیدگاه متكلمان به شمار می‌رود.

ثوشکوه علوم انسانی و مطالعات فرنگی

منابع و مأخذ

۱. متشابه القرآن، ابن شهرآشوب، قم: بیدار، ۱۴۱۰.
۲. لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، بیروت: دار احیاء التراث العربي، ۱۴۱۷.
۳. المعتبر فی الحکمة، ابوالبرکات بغدادی، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۳.
۴. مقالات الاسلاميين و اختلاف المسلمين، اشعری، استانبول: مطبوعه الدولة، ۱۹۲۹.
۵. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، افندي، قم: مرعشی نجفی، ۱۴۰۳.
۶. عرائیان الشیعیة، امین، بیروت: دار التعارف، ۱۴۰۳.
۷. الكلمات النافعات (چاپ شده ضمن اربع رسائل الكلامية)، بیاضی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۸. روضات الجنات، خوانساری، قم: اسماعیلیان، ۱۳۹۲.
۹. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶ و ۱۳، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۳ و ۱۳۸۳.
۱۰. تمہید الاصول، شیخ طوسی، تهران: دانشگاه تهران، بی تا.
۱۱. المحصل، فخر رازی، قم: شریف رضی، ۱۳۷۸.
۱۲. المباحث المشرقة، فخر رازی، قم: ذوی القربی، ۱۴۲۸.
۱۳. المغنی، قاضی عبدالجبار، طبع مصر، بی تا.

تلاش‌های بیاضی
در ابطال تحرّد نفس و
دفاع از قول به اجزای
اصلیه از روی اعتقاد و
پایبندی بدین رأی نبوده
و کوشش‌های وی صرفاً
در جهت مقابله با
اندیشهٔ فلاسفه
در این خصوص بوده است
و نظر اصلی وی دربارهٔ
ماهیت نفس همان است که
تصویح کرده، یعنی نفس را
یک نوع عَرض مادی
دانسته است.

۱۴. المجموع في المحيط بالتكليف، قاضي عبدالجبار، مصر: الدار المصرية، بي تا.
۱۵. بحار الانوار، مجلسى، بيروت: مؤسسه التاريخ العربي، ۱۴۱۲.
۱۶. فريادی به بلندای تاریخ، میر شریفی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱.

پیوشت‌ها

۱. سخنه‌ای از این اثر به شماره(۲۴۲ ب) در دانشکده الهیات دانشگاه تهران موجود است.
۲. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، ص ۲۴۳ (مدخل بیاضی)، فريادی به بلندای تاریخ، میر شریفی، ص ۳۱۷.
۳. بحار الانوار، مجلسى، ج ۵۸، ص ۹۱.
۴. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۴۵، مدخل ابو یوسف قزوینی.
۵. لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۴۷. آگاهی‌های بیشتر درباره زندگی و اندیشه‌های وی در منابع زیر آمده است: الوفی بالوفیات، ج ۱۸، ص ۲۶۲؛ شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۸۱؛ تاریخ الاسلام، ج ۳۱، ص ۲۵۰؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۸، ص ۶۶؛ العبر في خبر من عبر، ج ۳، ص ۳۲۳؛ تذكرة المفاظ، ج ۴، ص ۱۲۰۸؛ الاعلام بوفيات الاعلام، ص ۳۲۳؛ کامل في التاريخ، ج ۱۰، ص ۲۵۳؛ التدوین في اخبار قزوین، ج ۳، ص ۳۵؛ البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۶۳۰؛ طبقات المفسرين، ص ۱۹؛ طبقات المفسرين، ص ۴۱۳؛ طبقات المفسرين، ص ۳۹؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۶، ص ۲۱۸؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۵، ص ۱۱۷؛ معجم المؤلفین، ج ۲، ص ۱۵۰؛ کشف الظنون، ج ۱، ص ۴۹۴؛ المنتظم، ج ۱۷، ص ۲۱؛ التلجم الزاهره، ج ۵، ص ۱۵۴؛ مرآة الجنان، ج ۳، ص ۱۴۷؛ هدیة العارفین، ج ۱، ص ۵۶۹؛ دیوان الاسلام، ج ۴، ص ۴۰۱؛ طبقات الشافعیة الکبری، ج ۵، ص ۱۳۱؛ الاعلام، ج ۴، ص ۷.
۶. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۲.
۷. ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۱۱؛ روضات الجنات، ج ۴، ص ۴.
۸. اعيان الشیعه، امین، ج ۷، ص ۱۸۰.
۹. ریاض الملمأ، ج ۲، ص ۴۱۱. علاوه بر منابع پیش گفته شرح حال وی در این منابع نیز وارد شده است: أمل الأمل، ج ۲، ص ۱۲۵؛ طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص ۷۱؛ معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۲۴؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۶۴.
۱۰. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۵.
۱۱. همان، ص ۹۹.
۱۲. همان، ص ۹۵.
۱۳. همان، ص ۹۴.
۱۴. المحصل، ص ۵۳۸.
۱۵. المغني، ج ۱۱، ص ۳۱۰؛ المجموع في المحيط بالتكليف، ج ۲، ص ۲۴۶؛ تمہید الاصول، ص ۱۶۴.
۱۶. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۰۲.
۱۷. رک: مقالات الاسلامیین، ص ۳۲۹ به بعد.
۱۸. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۱.
۱۹. همان.
۲۰. مشابه القرآن، ج ۱، ص ۴۴.
۲۱. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۹۱.
۲۲. همان، ص ۹۲.
۲۳. به منظور آگاهی از رأی او در این خصوص بنگرید: المسائل السروية، ص ۵۸؛ اوائل المقالات، ص ۲۸.
۲۴. رک: اثوار الملکوت، ص ۵۴؛ الذخیرة، ص ۱۱۴؛ المطالب العالية، ج ۷، ص ۳۸.
۲۵. رک: نقد المحصل، ص ۷۹؛ قواعد العقائد، ص ۴۶۴؛ کشف المراد، ص ۲۷۷.
۲۶. بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۰۰.
۲۷. همان.
۲۸. همان، ص ۱۰۱.
۲۹. همان، ص ۹۸.
۳۰. همان، ص ۹۶.
۳۱. المعتبر، ج ۲، ص ۳۹۴.
۳۲. الكلمات النافعه، ص ۲۴۵.
۳۳. المباحث المشرقة، ج ۲، ص ۳۷۵.